

بوده است و هیچ کوره از آن استثناء نکرده اند و بعضی دیگر گویند که فتح ناحیت قم بر وجه صلح بوده است فاما فتح آن بمحاربه و جنگ مشهورترست والله اعلم

ذکر حدود قم از **برقی** روایتست که او گفت که قم چهل فرسخ در جهل فرسخ است زیرا که حدود آن بغایت از یکدیگر دورند و اقطار آن متفاوت اند و از دیگر شهرها با حوز آن گرفته اند و جمع کرده اند و **برقی** چنین گوید که حدّ اول قم از ناحیت همدانست تا میلانجرد که آن ساوه است و حدّ دوم از ناحیت ری تا جوسق **داود بن عمران** اشعری بدو فرسخ از دیرجس^۱ که فرایش قم است، چون حدیث دیرجس در میان آمد شاید که در بنا کردن آن آنچ روایت کرده اند گفته شود، چنین گویند که در کتاب سیر ملوک عجم مسطورست که ملک روم قومی را از عمالقه از بقایای قوم **عاد** پیش **کسری انوشروان** فرستاد و ایشانرا جثهای بزرگ و قامتهای بلند بود چنانچ بعضی مردم که ایشانرا خلقی عظیم می باشد تشبیه ایشان بقوم **عاد** میکنند و میگویند که مردم عادی اند چون آن طایفه عمالقه پیش **انوشروان** آمدند بردست ایشان دیرجس را در راه قم بنا نهاد و گویند که این دیر بیشتر ازین زمان بزمانی بعید بنا نهاده اند والله اعلم، و حدّ سیم از ناحیت فراهان است آنجا که ناحیت کرج است و گویند از آنجا که جوسق دیز و آباد است از همدان، و حدّ چهارم از ناحیت اصفهان تا وادی که میان قریه درام و جرقام و میان قریه راوندست و الله تعالی اعلم

ذکر برج قم که طالع آنست و طول و عرض آن از اقلیم، برج قم جوزاست و هفتاد و پنج درجه و پانزده دقیقه طول آنست از مغرب و از مشرق صد و پنج درجه و دقایق عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه و ناحیت قم از جمله بلدان جبل است از اقلیم چهارم و بلاد جبل عبارت از همدان است و ماسیدان که آن سیروانست و مهر جانفدق که آن صیمره است و قم و ماء البصره که آن نهادندست و ماء الکوفه که دینور است و قرمیسین^۲ و الله اعلم

ذکر طرق قم چنین گوید **برقی** که قم را شش راهست، اول راه خراسان که آن درب ری است، دوم راه ساوه و آوه که آن راه مسجد جامع است، سیم راه همدان که آنرا سرداب گویند و آنهم در این دربست و درب عبدویه

۱ - شاید ترجمه دیرکج باشد، ۲ - قرمیسین کرمانشاه است

برمله، و درب چهارم راه عراقست و آن درب برید است که آنرا درب نصر بن عامر اشعری گویند و بدین معروفست و بدرب جبانه نیز معروفست، و پنجم راه جبال قم است و آن درب حسن بن علی بن آدم اشعری است، و ششم راه قاسان که آن درب قاسان است معروف و مشهور بولد احوص بن سعد اشعری و قم را بغیر از این شش درب و راه هفت درب دیگر است، اول درب قریه جمر^۱، دوم درب سهلویه بن علی که آن ایضاً راه ساوه است، سیم درب عریش، چهارم درب مالون که از آن بقریه میانرود میروند، پنجم درب تلفجار^۲ که آن راه سراجده است، ششم درب قوهبار، هفتم درب نوآباد که از آنجا باسیای متجه میروند پس مجموع سیزده درب باشند والله اعلم.

ذکر میدانها بقم
میدان یسع بن عبدالله اشعری، میدان حسن بن علی بن آدم اشعری، میدان یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری بکمیدان نزدیک مسجد جامع، میدان ابوعلویه الحسن بن یحیی بن عمران اشعری بکمیدان نزدیک قصری که مشرفست بر آن و معروفست بدان میدان، میدان ملک بن سعد بن احوص اشعری بخازران نزدیک جوسقی که الیوم معروفست ببندار الشطرانجی، میدان حسن بن سعد بن احوص اشعری بقزدان، میدان ایوب بن موسی بن احوص بن سعد اشعری بقرب درب نصر.

ذکر قنطرها بقم
قنطره عبدویه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری برمله و این پل از جمله بناهای اوست و این پل از جمله یلهای محکم است و بغایت مشرف و عالی، قنطره بکجه بر در مسجد جامع و آنرا یحیی بن علی بن عبدالله اشعری بنا نهاده است برابر سرایی که او را بوده و گویند که آن قنطره بکجه بنا نهاده است و بکجه ابوبکر بن عمران بن ابی بکر اشعری است، قنطره ابوعلویه الحسین^۳ بن یحیی بن عمران اشعری والیوم منهدم و خراب است، قنطره سهلویه و آنرا سهل بن علی بن سهل بن یسع اشعری بنا نهاده است و آن یازده طاقت است.

ذکر حمامات بقم

در اصل بیاض است

ذکر مساجد قم

در اصل بیاض است

۱ - یکی از هفت ده است که در سابق بدان اشاره شد: ۲ - خ، ل - تلفجار، ۳ - در سطر یازدهم ابوعلویه الحسن ضبط شده است.

فصل دوم

از باب اول در ذکر سبب جدا کردن قم از اصفهان و وقت شهر گردانیدن آن، راویان قم چنین روایت کنند که چون عرب بقم متمکن شدند و قرار گرفتند و اعقاب و اولاد ایشان بقم بسیار شد و ضیعتهای بسیار را مالک شدند و بعضی از ضیعتهای بسیار همدان و ری و اصفهان با آن جمع کردند که الیوم بدان معروف و مشهورند **حمزه** بن **یسع بن عبد الله** که امیری بود از امرای عرب قصد خدمت **هارون الرشید** کرد و او را از حال عرب و تمکن ایشان بقم آگاه کرد و اعلام داد و ازو درخواست کرد که قم را کوره و شهری گرداند بانفراد و منبر را در آن بنهد تا در قم نماز جمعه و عیدین با استقلال بگذارند و احتیاج نباشد ایشانرا از برای جمعه و عیدین بکوره دیگر رفتن و نماز کردن بر آنکه هر سال آنچ واجب و درست شود بر قم و بر ضیاعی که با آن جمع کرده باشند از اخراج بر سبیل مساحت یا بر تقریری که دیوان مساحت خراج اصفهان بدان ناطق و روشنست بدهند و اهل قم بنسبت با **هارون الرشید** از جمله مطیعان و فرمانبرداران باشند **هارون الرشید التماس حمزه بن یسع** مبذول داشت و سؤال او را بنجاح مقرون گردانید و در حیازات معروفه او را حاکم و صاحب اختیار گردانید و گزی را بدو داد که آنرا ذراع رشید^۱ به میخوانند و آن گز در ازترین و بزرگترین گزهای دنیا بود **حمزه** را گفت این ذراع را بستان و در زیر بغل نه و آنقدر که توانی دست خود را بکش تا آنمقدار که سر انگشت تو بدان رسد از حساب ذراع گیر **حمزه** گز را بستد و محکم بزیر بغل خود کوفت تا غایت که بعضی از گز در زیر بغل او رفت و خون ازو روان شد او را گفتند این چه بود که تو با خود کردی گفت من صلاح قوم خود و آسانی ایشان میخواستم والله اعلم

بعد از آن **هارون الرشید حسن بن تحتاخ طالقانی** را با **حمزه** ضم کرد بر خراج و مساحت و این معنی اتفاق افتاد در سنه تسع و ثمانین و مائة هجری^۱ و موافق با سنه اربع و خمسين [و مائة]^۲ از هلاک شدن یزدجرد و این تواریخ خاصه بقم مستعمل بوده است و حساب دیوان و آجال ایشان بدان بوده است در معاملات مثل بیع و شری و

۱ - ۱۸۹ هجری ۲ - مقصود سال ۱۵۴ از مرگ یزدجرد است

غیر آن از عقود معاملات و در دیگر شهرها این تواریخ را رعایت نکرده‌اند، پس **حمزه** بقم معاودت نمود با عامل و مجموع ضیاع را مساحت کرد و خراج آن مقرر گردانید و بعضی دیگر گویند که ضیاعها را نپیمود بلکه خراج آن چنانچ پیشتر از آن مقرر بوده در دستور اصفهان از خراج این ناحیت بر آن قرار بگذاشت و سایر حيازات بمساحت یا بمقاطععه با آن اضافه کرد و بحقیقت که گفته اند که **حمزه** قطعاً و اصلاً مساحت نکرد نه اصل قم را و نه ضیاعانی که از اصفهان با آن ضم و جمع کرده بودند و آنرا حيازات نام نهاده و این روایت نزدیکست و دور از کار نیست زیرا که **یسر او الیسع بن حمزه** بعد از او در مساحت قم شروع کرد چنانچ در موضع خود در باب مساحت ذکر آن بیاید چه اگر **حمزه** قم را مساحت کرده بودی یسر او بعد از او مساحت نکردی و **ابوعلی کتاب** در کتاب همدان حکایت میکند از **ابی جعفر محمد بن عبدوس** که او گفت ذراعی که اهل همدان بدان مساحت میکردند پیش از روزگار **مامون** اورا ذراع سابوری می گفتند و آن ذراع عبارت از دوازده قبضه بود و مثال آن بر ستون مسجد اعظم منقش کرده اند و نشان و نمودار آن تا الیوم باقیست تا بدینجا حکایت **ابوعلی** است یسر این گز که مثال آن مصورست در مسجد **سهل بن الیسع بن عبدالله** بمیدان الیسع گزیست که **حمزه بن الیسع** از نزدیک **هارون الرشید** آورد و آن ذراع بقم برشیده معروف و مشهورست و بهمدان بسابوریه^۱ و همچنین **ابوعلی** در کتاب همدان حکایت میکند از **ابی جعفر محمد بن عبدوس** که او گفت ذراعی که **عبدالله خرداذبه**^۱ بدان مساحت کرد آن نه قبضه و دو انگشت بود چنانچ میان آن ذراع و ذراع سابوریه تفاوت و نقصان بر ربع و ثلث عشر باشد و آن ذراع که بهمدان بوده است و در دیوان آن هشت قبضه و دو انگشت بوده است **محمد بن الحسن** از آن گز هیچ نبرید و کم نکرد الا یک انگشت و **حمزه بن الحسن** در کتاب اصفهان روایت میکند که چون سنه تسع و ثمانین و مائه^۲ در آمد والی و حاکم اصفهان **عبدالله بن کوشید**^۳ بود پس **رشید** نامه نوشت و پیغام فرستاد **بعبدالله بن کوشید** در طلب کردن بقایای سالهای گذشته از خراج قم و بقایا باصطلاح ایشان موایند گفته اند پس چون نامه و پیغام **رشید بعبدالله** رسید نامه نوشت

۱ - خ، ل - خرداذبه، ۲ - ۱۸۹ هجری، ۳ - در کتاب معاصر اصفهان عبدالله بن کوشید ضبط شده است.

برادر خود **عاصم** که از قبل او بقم والی بود و او را از آن آگاهی داد و بدان فرمود چون **عاصم** بر آن وقوف یافت بقایا و کسور اموال از اهل قم طلب داشت و با ایشان عنف و درشتی نمود اهل قم در دارالخراج برو جمع آمدند و او را بکشتند و در مدت پنجاه و یکسال هر سال بقیه از مال قم بر اهل قم مانده بود ابتدای آن از ظهور دولت خلفای بنی عباس تا سال [صد و] هشتاد و یک^۱ چون سال صد و هشتاد و چهارم در آمد **رشید** از رقه مدینه السلام که آن بغداد است حکم فرمود و اشارت کرد بر سیدن بقایای پنجاه و یکسال گذشته و **اباصلح یحیی بن عبدالرحمن** کاتب را والی دیوان خراج گردانید و بقایا بر تمامی ممالک خود حواله فرمود و همچنین **عبدالله بن هشتم بن نسام** را وندی را امر کرد در طلب کردن اموال و استخراج کردن پس خلقی عظیم بدین سبب تلف و هلاک شدند از مسلمانان و عمال و کتّاب و مردم را ازین رهگذر داهیه و مصیبتی عظیم برسید تا غایت که **رشید** مجموع عمال و کتّاب و حکام را خائن گردانید و بسیار را بکشت و بخود مباشر طلب بقایا و کسور گشت تا غایت که قوتهای ایشان و سایر اطعمه بفروخت و اسبان و دیگر چهار پایان برید که آنرا بزبان اهل قم اسبان یام^۲ گویند بعض مال ایشان بستد و تا غایت که نگذاشت که هیچ طایفه از صادر و وارد ببغداد گذر کنند تا نباید که بعضی از مال کسر آید و مجموع اموال از مردم هر مملکتی بستد و جمع کرد تا غایتی که ایشان را هیچ نماند و این سال را سال موایند نام نهادند یعنی سال بقایا پس بقایای همه شهرها مستخلص گردانیدند و محصل کردند مگر بقایای اصفهان که در آن تأخیر افتاد بسبب اهل قم که در ادای آن تمرد و سرکشی میکردند و از ادای بقایا امتناع می نمودند و عمال را می کشتند یکبار بعد از آن دیگر تا آنگاه که **عبدالله بن کوشید** از قبل **رشید** والی شد و هر روز از جانب **رشید** بدو فتح می آمد و پیغام می آورد در قدغن کردن در ستن بقایای سالهای گذشته و **عبدالله** بسبب بلدیّه و هم شهری با قوم و مردم قم مدارا میکرد و طریقه محبت و مودت که میان او و میان ایشان بود می سپرد و رعایت حقوق قدیمه می نمود تا آنگاه که بواسطه کثرت فوج

۱ - مقصود سال ۱۸۱ هجری است چه ۱۳۲ ظهور خلفای عباسی است و چون خراج پنجاه و یکساله خواهند میرسد باول سال ۱۸۴ - ۲ - یام اسبی را گویند که در هر منزلی بگذارند تا قاصدی که بر سرعت رود بر آن سوار شود تا منزل دیگر (برهان قاطع) ،

و بسیاری رسل که از رشید بدو آمدند حجّت برو لازم شد و **عید الله** در طلب بقایا هیچ چاره ندید پس او را ضرورت شد در طلب کردن بقایا از ایشان و در آن کوشش نمودن چون قصه بدین انجامید مردم قم برادر **عبد الله** را بگشتند و در ضیاع و دیههای خود متفرّق شدند و پنهان گشتند **عبد الله بن کوشید** بدین سبب معزول شد و **حسن بن تحتاخ** را بموض اوبقم فرستادند^۱ چون **عبد الله** از قم بحضرت **رشید** رسید یک هزار هزار درهم از خاصه مال خود بر **رشید** بخشید و ازو درخواست کرد که قم را از اصفهان جدا گرداند و هر یکی را علیحده مالی معین باشد **رشید** قبول نکرد و بمنع آن فرمود و گفت من هرگز عملی را قسمت نکنم و شهری همچو شهر اصفهان را جدا نکنم از ضیاعات و توابع آن، **عبد الله** بجواب گفت که اهل اصفهان بسبب اهل قم در بلاء اند و بغایت در زحمت اند و از رهگذر ایشان بدیشان چندین خرابی واقع میشود زیرا که اهل قم درویش حالند و بوقت ادراك ارتفاع غلات بر میدارند و از ادای خراج تقاعد مینمایند و تکاسل و تهاون می کنند و چون عامل بدیشان میفرستند در راهها و جوانب متفرّق میشوند و قصد قافلها می کنند و با ایشان جمع میشوند پس لاجرم عامل بقایایی که بریشان مانده است بر ملاک و اربابان اهل اصفهان قسمت میکنند تا غایت که عجز اهل قم^۲ را اصلی شده و مالی معین گشته بر اهل اصفهان چون **رشید** این بشنید فرمود تا قم را از اصفهان جدا کنند و خراج اشاعره از جمله خراج شهر وضع کرد و مبلغ خراج شهر سه هزار هزار و پانصد هزار درهم بوده است پس خراج اصفهان و کرج بعد از جدا کردن قم از اصفهان چنانچ اول مقرّر شد بر دو ازرده^۳ هزار هزار درهم و کسری تا بدینجا قصه و حکایت حمزه بود و قصه و روایت در این معنی این بود و آنچ اهل قم روایت کرده اند از حمزه در جدا کردن قم از اصفهان چنانچ در اول فصل ذکر شد نزدیک آن میشود که **حمزه بن یسع** و **عبد الله** هر دو در یکوقت قصد حضرت کرده باشند والله اعلم^۴

فصل سوم

از باب اول در ذکر آنچ داخل قم است و خطّه آن از ضیاعها و مواضع و نامهای دیههای آن و ذکر بارویی که بر گرد قم کشیده اند کهنه و نو^۱ روایت کنند اهل قم که

۱ - خ ۱ - که عجز اهل عجز قم اصلی^۱ ۲ - خ ۱ - دو ده هزار هزار درهم^۲

یزدانفازار صاحب ناحیت ابرشتجان چون عرب اشعریان بقم نزول کردند ایشانرا در قریه ممبجان فرود آورد، **عبدالله بن سعد** را درسرای مردی که نام او **ذاذحزه** ^۱ بود فرود آورد و **احوص** که برادر او بود در سرای مردی که نام او **خرنبداد** بود پس از آنکه از برای هر دو برادر **عبدالله و احوص** در این هر دو سرای همه آنچه مردم بدان محتاج شوند از اوانی و رخوت و طرح و فرش و آلات و غیر آن معدّ و محصل گردانیده بود و مرتب داشته، بعضی از اهل قم روایت کنند که چون عرب اشعریان بقم آمدند خیمها بزدند و فرود آمدند چون متمکن شدند و قرار گرفتند و بسیار شدند در صحاری در شش دبه سراها و مقامها ساختند و منزل گرفتند و بار و بنه بدان نقل کردند و آن شش دبه ممبجان و مالون و قزدان و سکن و جمر و کمیدان و آنچه **حمزه اصفهانی** در کتاب خود آورده است که در هفت دبه مقام ساختند غلط و سهو است زیرا که جلنبادان و ممبجان نام دبه واحده است و هر دو عبارت از يك دبه اند و آنرا این دو نام است و جلنبادان چنانچ مشاهده میرودموضع حصنست که دزپل میگویند و ممبجان موضع دبه است که آنرا باب شهرستان میگویند که آن شهر است و فارقین ^۲ که گردبر کرد آن بوده آل سعد آنرا بینباشتند و در آن وقت که بقم نزول کردند و بعضی از اثر آن باقیست آنجا که درسرای **ابی علی بن عبدیل** است و آنجا که میدان الیسع است و آنجا که فارقین سورناباد ^۳ است و آنجا که باب چهار طاقت و آنجا که باب **علی بن فرج** است این قدرت که حمل توان کرد و گمان توان برد که سورناباد دبه یا محلتی بوده است بانفراد علی الجملة درین خلاف کرده اند که جلنبادان و ممبجان و سورناباد یکبقره بوده است و یکضیعه جامعه که آنرا بدین اسامی مفرده نام کرده اند خدا بدین عالم تر است مع هذا فارقین سورناباد اثر آن باقیست آنجا که سرای **ملک بن علی** حاجبست و من گمان میبرم که ممبجان اسم رستاقیست که جامع ضیاعی است که بدین ناحیت اند تا غایت که من خوانده ام در قبالة نو و کهنه که ممبجان از ناحیت ابوراست پس در خاطر من آمد که ابورا در وقتی جامع ضیاع این ناحیت بوده است، اما دیگر مواضع و محلات ازین دیبهای هفت گانه و سون، جعفرآباد، لاسود، ساروا، و بدین محلات چندین کوچه و مواضع است و هر یکی را نامی بوده و بانفراد، القصه مجموع این از اراضی این دیبهای

۱ - باره مشده ، ۱ - در محاسن اصفهان میافارقین نیز آمده ، ۲ - خ ، ل ، سورناباد ،

شش گانه است و پس از جمله مواضع این دیهه‌های شش گانه و محلات و جوانب آن سرروز است و آنرا بدان سبب سرروز نام نهادند که در آن هنگام که قسمت آب در آنجا کرده اند گفته اند بزبان عرب رأس الوز یعنی سرروز و وز چوبی است که بدان قسمت آب میکنند و آنرا نصب کرده اند از برای قسمت نصیبه‌های دیهها از آب ، دیگر از مواضع سر و ذار است یعنی بزبان عرب رأس الوذارق و بزبان عجم سر و ذارق و بکثرت مرور ایام قاف را ترخیم و حذف کرده اند و این موضع در وقتی از اوقات هم مقسم آب بوده است ، دیگر از جمله مواضع قم باب جوش است بدان سبب این موضع را در جوش نام نهاده اند که در ایام ماضیه درین موضع آب را قسمت کرده اند و بفارسی این موضع را گوشیه گفته اند پس مخفف گردانیدند آنرا و معرب ساختند و گفتند باب جوش تا آنگاه که **سعد بن مالک بن احوص** نهر سعد را در میان شهر جاری گردانید پس بسبب آن گوشیه باطل شد و این اسم برین موضع بماند و تمامی اراضی ممجان و مالون و جلنبادان قبضه^۱ بلده قم گشتند تا بعضی از صحاری قزدان و سکن و جمر و کمیدان و بعضی از صحاری این دیهه‌های چهارگانه بر حالت زرع بماند و آنرا بوقت مساحت بپیمودند و در ضیاع خارجه در کتاب دستور یاد کردند و نوشتند والله اعلم بالصواب .

ذکر بارویی که بقم محیط بوده و کهنه
 روایت عجم روایت کرده اند که بارویی قم **یزدانفادار** رئیس ناحیت ابرشتجان بنا کرده است و سبب آن بود که آنروزگار که لشکر دیلم بنهائند و قم و غیر آن می آمدند و در بعضی از

غزاها روی بجانب قم باز کردند و با کثرتی تمام بابرشتجان نزول کردند و بر اهل ابرشتجان تعدی و جور بی اندازه کردند تا غایت که اهل ابرشتجان از ایشان بترسیدند و شب و روز بخدمت ایشان قیام نمودند و چند گاو و گوسفند از بهر ایشان بگشتند و بسیاری شراب دادند اتفاقاً که نظر دیلم بر زنی از زنان آن دیه آمد و آن زن صاحب جمال بود چنانچ رئیس دیلم از حسن او تعجب کرد و میل خاطر بدو کرد و متعرض او شد **یزدانفادار** ازین معنی عار و عیب و تنگ داشت و در میانه قوم خود برفت و ایشانرا ازین حرکت

۱- خ ل ، قصبه و قبضه صحیح است بطوریکه در سابق هم آمده است چه قم را بلده خوانده اند و شهری معتبر بوده و قصبه بر آن اطلاق نمیشود خاصه آنکه در همین جا بلده را هم مترجم آورده و اما قبضه بلده قم گشتند یعنی جزو اعمال شهر قم گشتند ،

اعلام داد و سرزنش و عیب کرد ایشانرا بفعل دیلمی پس قوم یزدانفازار پیش او جمع آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم بهر چه تو مصلحت بینی یزدانفازار قوم دیلم را آن قدر مهلت داد تا مست شدند بعد از آن او باقوم و تیغ در منازل ایشان افتاد و همه را بکشتند مگر رئیس ایشانرا که با طایفه از دیلم بگریخت و بجانب شهر خود متوجه شد پس یزدانفازار قوم و حشر خود را گفت که این حرکت که ما کردیم با دیلم حرکتی است که از بیم و خوف آن خواب نمیتوان کرد و از ایشان غافل نمیتوان نشست من درین باب فکری کرده‌ام و رأیی اندیشیده‌ام که ما از بطش ایشان بسبب آن اعتراض توانیم کرد و از دشمن ایمن توان بودن، قوم یزدانفازار گفتند که راه ما پیرو راه تست بفرمای تا چه مصلحت دیده و چه فکر اندیشیده گفت مصلحت آن می بینم که مادیواری عالی کرد این دیهها که ما تمامی در آن فرود آمده‌ایم بکشیم و منظرهای نزدیک بیکدیگر در اندرون دیوارها بنا نهیم و دیدبانانرا بر آن بنشانیم تا چون دیلم بجانب ما حرکت کنند ما از ایشان بر خبر باشیم و ایشان ظفر نیابند و بر ما متفرق نشوند قوم یزدانفازار سخن او را محافظت کردند و بجان و مال مساعدت نمودند و آنقدر مال که دیوار و مناظر بدان بنا توانست کرد بذل کردند و معدّ گردانیدند پس یزدانفازار دیواری که از جانب ابرشتجان بود به بنای آن قیام نمود و از جانب جمکران اسفید نیز چنین بنا نهاد و پسر او صفین میان ابرشتجان و جمکران ایضاً دیوار کشید چنانچ از دیلم ایمن شدند و حصار گرفتند، چنین گویند که دیلم چندین بار شب مراقبه کردند و بیدار داشتند فرصت نیافتند و بعضی دیگر گویند که یزدانفازار قوم خود را جمع کرد و هزار مرد از ایشان که مؤدّی خراج بودند بر شمرد و تعیین کرد که هر یکمرد از ایشان هزار درهم جمع کند و معدّ سازد و این دراهم را مجموع در بیت المال بنهند و هر مردی از ایشان مردی جنگی شجاع دلیر با آن مال ضم کند تا چون دشمن روی بدیشان آرد دفع آن بکنند و اگر سلطان وقت بر ایشان حمله آرد بدان هزار هزار درهم و لشکر او را باز گردانند قوم یزدانفازار بهر چه فرمود چنان کردند چون سالی بر ایشان بگذشت و یزدانفازار از آن جهت که خائف بود ایمن گشت بنا کردن این دیوار مصلحت دید پس ازین دیوار آن یکنیمه که فرا پیش ابرشتجان بود یزدانفازار بنا کرد و اسفید آن یکنیمه که فرای پیش

جمکران بود بنا نهاد چنانچ میان ایشان موضعی نماند بلکه بناء دیوار بیکدیگر رسانیدند و این دیوار بسرفت و جبل و کشویه و اسفرآباد متصل شد پس از آن چون عرب بقم نزول کردند و آنرا مالک و متصرف شدند و ائمه بسیار بقم بنا نهادند باروئی بر آن بگردانیدند و این باروئی از باغ دولت بکشیدند در کنار رودخانه تا درب نضر چنانچ رودخانه در میان آن جاری بود و از درب نضر بکشیدند تا درب حسن بن علی از یکجانب رودخانه یعنی **ک** که رودخانه بر یکطرف افتاده بود و از آنجا بکشیدند تا درب قزدان و سعدآباد و جمر تا آنگاه که بیابان دولت متصل گردانیدند و رودخانه بر طرف آن افتاده بود یعنی باروئی بر کنار آن بنا نهادند بودند و همچنین بر ظاهر کمیدان فرایش صحاری مزدجان و غیر آن باروئی حصین محکم بکشیدند پس چون **علی بن هاشم** در خلافت **مامون** با لشکر بقم فرود آمد در سنه^۱ عشر و مائین^۱ هجریه آن باروئی را پیران^۲ کرد و خراب گردانید اهل قم بعد از آن دیگر باره بنا نهادند و مرمت نمودند و چون **علی بن عیسی** طلحی با لشکری تمام در سنه^۳ سبع عشر و مائین^۳ قصد ایشان کرد اهل قم در احکام آن باروئی بکوشیدند و مستحکم گردانیدند و همچنین قایم بود تا آنگاه که **مفلح** ترکی بر مقدمه **موسی بن بغا** در خلافت **معتز** بدرقم فرود آمد در سنه اربع و خمسین و مائین^۴ و باروئی شهر را خراب کرد دیگر باره اهل قم آنرا اعاده کردند و بنا نهادند پس از آن چون **کوتکین بن ساتکین** ترکی با کاتب خود **ابوالحسن بن احمد بن الحسن** الماورائی^۵ در خلافت **معتز** بقم فرود آمد در سنه احدى و تسعین و مائین^۶ باروئی قم را بکلی خراب گردانید چنانچ اثر آنرا نکذاشت پس از آن اهل قم دیگر باره آنرا اعاده کردند و بنا نهادند مضمی هذا^۷

چنین گویند بعضی از رؤات عجم که وجوه و اشراف آل سعدر را بر کنار رودخانه قم سراها و کوشکها بودند که بجهت نزهت و تفریح و ترفیه خاطر در آن می نشستند و برودخانه و بساتین در فصل ربیع مشرف میگشتند و در آن نظر میکردند چون رودخانه در ولایت **عباس بن عمرو غنوی** در سنه^۷ اثنتین و تسعین و مائین^۷ هجریه جاری و

۱ - ۲۱۰ هجری^۱ ۲ - بروزن ویران بمعنی ویرانست^۲ ۳ - ۲۱۷ هجری^۳

۴ - ۲۵۴ هجری^۴ ۵ - در اصل المادرای^۵ و بگمان اینجانب الماورائی باید باشد منسوب بماوراءالنهر^۶

۶ - ۲۹۱ هجری^۶ ۷ - ۲۹۲ هجری^۷

روان شد سیلی عظیم برسید و آن سراها و کوشکها مجموع با سرای محمد بن الیسع بن حمزه که الیوم معروفست بسرای حمولی الآبی خراب شدند و ایشانرا در شهر مثل آن سراها و کوشکها بودند و در آن ساکن میگشتند یکی از دو طرف وادی از جانب شهر سرای و بستان ولد دولت و جوسق و سرای سهل بن علی بن سهل و جوسق محمد بن سهل در درب و محلت ولد حمزه بن الیسع و بسیاری از سراها و منظرها ازین سرای تا قنطره بکجه آنجا که مسجد جامع است بودند و پس از آن جوسق ابن عبدویه بن عامر و سراها و کوشکها و بساتین از کوشک عبدویه تا آنجا که حد قهیان و درب نصر است و بر آنطرف که فرا پیش کمیدانست کوشکی و بستانی که معروفند بدواد حمال بودند، مقابل قنطره سهلویه و سراها و کوشکها از آنجا و از درب جابر تا برابر قنطره بکجه بسیاری بوده اند و اربابان و خداوندان آنرا یاد نکرده اند پس از آن سرای یحیی بن علی جدّ ابی سهل بن ابی طاهر بود مقابل این یدل یعنی یدل بکجه و سراها و بستانها و کوشکهای دیگر تا کوشک و بستان حماد بن نصر و جوسق آل طلحه برمله و سراها و بستانها و کوشکهای دیگر که خداوندان آنرا نمی شناسند و نمیدانند و بیشترین آن مندرس و منهدم شده اند تا آنجا که سر باغاتست و آنجا نیز جوسق مزاحم است و کوشکها و منظرهای دیگر و برنهر طبشقوران آنجا که درب حسن بن علی است بر باغات بدین کوشکها و منظرها برکه که بابی الهیجا و ابن الطبری و حسن بن علی و برادر او متکه بن عالی و ولد ابی خالد که منسوبند بابنین و ولد آدم بن عبدالله مشهور و معروف بوده و آنجا منازل بسیار بوده اند که مردم در آن فرود آمده اند پس از آن خراب شده اند و باغات بر آن ساخته والله اعلم بالصواب

فصل چهارم

از باب اول در یاد کردن اول مسجدی که بقم بنا نهادند و منبر در آن نصب کردند تا آنگاه که مسجد جامع بقم بنا نهادند و منبر از آن بمسجد جامع نقل کردند و در یاد کردن سراهای خراج و دار الضرب و سراهای حاکمان و زندانها که بقم بوده اند و غیره

ذکر مسجد جامع

و منبر بقم

چنین گویند که چون **عبدالله بن سعد** اشعری بقم فرود آمد در قم بغایت زاهد و عابد بود و راغب آن بود که بقزوین رود زیرا که نمیدخواست که نماز در سراهای مجوس بگزارد و همه روز حدیث میکرد و سخن میگفت که من از اینجا رحلت میکنم پس برادرش **احوص** او را گفت که این مکان هم ثغری است که دیلم بدان متوجه میشوند و زحمت میدهند در هر سالی اگر غرض ترا آنست که بشغر قزوین روی تا دفع کفار و مخالفان کنی و اجر و ثواب حاصل کنی اینجا نیز دیلم می آیند پس اینجا مقام کن تا من از برای تو مسجدی بنا نهم تا تو در آن نماز بگزاری پس از آن **احوص** از برای برادرش **عبدالله** مسجد عتیق بدیز پل بنا نهاد و بیشتر از آن آنموضع آتشکده بود آنرا خراب کرد و بر جای آن مسجد بنا نهاد و کرد برگرد آن روایها بگردانید و یک در از آن مسجد برستان سرای برادر خود **عبدالله** کشاد و **عبدالله** مدت حیات خود در آن مسجد نماز میگزارد و چون **عبدالله** وفات یافت آن بستان و سرای از مسجد جدا کردند و گویند آن سرامشهور و معروف بود بمردی که او را **ثبختین**^۱ لقب نهاده بودند بعد از آن چون **حمزه بن الیسع** اشعری قم را کوره گردانید و از اصفهان جدا کرد و منبر درین مسجد بنهاد در سنه تسع و ثمانین^۲ هجریه و **حمزه** اصفهانی در کتاب خود آورده است که چون قم را تکویر کردند تا مدت شش سال دیگر بقم منبر نبود چون سال خمس و تسعین و مائه^۳ در آمد و **امین علی بن عیسی بن ماهان** را بالشکر بسیار بفرستاد بچنگ خیل **مامون** و او را بری و قم و اصفهان و نهاوند و همدان والی گردانید و **حمزه** منبر در مسجد دزپل بنهاد و این مسجد غیر جامع بود و این منبر در آن بماند تا با پیام خلافت **معتد** پس از آن **ابو صدیق حسین بن علی** [بن] **آدم بن عبدالله** در سنه خمس و ستین و مائین^۴ هجریه مسجد جامع به بیرون شهر بنا نهاد و منبر از مسجد دزپل بدان نقل کرد تا اینجا حکایت **حمزه** بود و روایتست از **حسن بن محمد** که او گفت که این مسجد که بر خارج شهر است **ابو الصدیق** آنرا بنا نکرده است بلکه مسجد جامع که میان قم و کمیدانست در میان دو موضع که عرب بدان فرود آمده بودند زیرا که منازل عرب بعضی در شهر

۱ - خ ل ، ثبختین ، ۲ - ۸۹ هجری ، ۳ - ۱۹۵ هجری ، ۴ - ۲۶۵ هجری ،

بودند و بعضی بکمیدان **ابوالصدیم** آنرا بنا نهاده است و مناره آن در وقت عامل شدن **یحیی بن اسحاق** و امیر شدن **دکا** بنا نهاده اند روز یکشنبه سیزده روز از ماه رمضان گذشته سنه احدی و تسعین و مائه^۱ و من یاقم از تواریخ که **مفلح** ترکی که امیر قم بود منبر در مسجد جامع بقم بنهاد در سنه ستین و مائین^۲ و این روایت بخلاف آن روایتست مگر منبر را **مفلح** ترکی نو گردانید، فاما نصب منبر در مسجد جامع در ابتدای حال نبوده الا در وقت مذکور و گویند که مسجدی که معروفست بسعد آبادی در بازار قم نماز جمعه برسم مسجد جامع مدتی در آن میگزاردند و هم گویند که اول مسجدی که بدین ناحیت بنا نهادند پیش از آمدن عرب بدین ناحیت مسجد قریه جمکران بود و مردی از اهل اسلام نام او **خطاب بن اسدی** که بدین ناحیت افتاده بود آنرا بنا کرده بود و در آن تنها نماز میگزارد و چون **مختار بن ابی عبیده** ثقفی بکوفه خروج کرد و طلب قصاص خون **حسین بن علی** علیهما السلام مینمود کشندگان **حسین بن علی** ازو بگریختند و در میان ایشان بنی اسد بودند از قوم غاضریه و بدینجانب افتادند و بنزدیک این مرد و پیش او اقامت کردند و بودند پس چون **حجاج بن یوسف** بر عراقین والی شد **سعید بن جبیر** که از جمله موالی بنی اسد بود از **حجاج** بگریخت و قصد این ناحیت کرد و بواسطه محبتی که او را با بنی اسد بود بنزدیک این طایفه اسدی که بجمکران بودند نزول کرد و شش ماه اینجا بماند و چون خبر او بامیر قاسان و اصفهان رسید و بدانست که او از **حجاج** گریخته است و **حجاج** طالب اوست او را بگرفت و بنزدیک **حجاج** فرستاد و **حجاج** او را بگشت، و گویند که سعید از قم بناحیت آذربایجان رفت و از آنجا بمگه باز گردید و پناه بمگه برد پس او را بگرفتند و **بججاج** فرستادند تا **حجاج** او را بگشت.

ذکر دارالضرب و سراهای والیان و حاکمان و زندانها بشهر قم،

دارالخراج بشهر قم قدیماً و جدیداً این سراییدست که الیوم معروفست بدارالخراج مشهور بسرای یزد بن نر مجوسی پس از آن **الیسع بن عامر بن عمران** اشعری از ورثه یزد بخزید و آنرا دیوان خراج ساخت و در شهر قم بجز ازین سرای دارالخراج

نبوده است الا دارالخراج بقریه ویدستان^۱ و سرای حبس که بعضی از عمال قم که بقریه جمکران فرود آمده بودند آن هر دو سرای را بدست فرا گرفته بودند یکرا دارالخراج ساخته بودند و یکرا دارالحبس و چون **ابوعلی احمد بن محمد** [بن] **رستم اصفهانی** والی عمل قم شد دیوان خراج را با سرای حسین بن نصر بن عامر اشعری انداخت سبب آنک **ابوعلی** در سرای حسن بن نصر^۲ نزول کرده بود و از سرای ابو جعفر محمد بن علی طلحی بدان نقل کرده بود پس چون **محمد بن ادریس قتی** کاتب را بجای او عامل گردانیدند دیگر باره او دیوان خراج را با دارالخراج قدیمه انداخت و دارالضرب بقم آن سرایست که الیوم معروفست بدارالضرب در درب و کوچه صکه مشهورست. و معروف بکوچه و درب دارالضرب و ابن دارالضرب حجره بود از حجرهای سرای یزدان حجره را از آنسرای جدا کردند و در او باین کوچه و درب گشودند و حکایت کنند که ضرابان که در قم بودند اصل ایشان از اصفهان بوده است و این عمل ضرب در میانه ایشان موروثی بوده و از اکابر باصاغر میرسید و آنج از آن حاصل میشد بر یکدیگر قسمت میکردند و از صرافان شهر هیچکس با ایشان درین شغل و حاصل شریک نبود و هر فرزند که از ایشان در وجود میآمد او را از نصیب ولادت نصیبی نبوده است از منافع دارالضرب و این رسم در میان ایشان جاری و مستعمل بوده و هست و بعضی از مشایخ خبر کردند مرا و روایت کرده اند از **محمد بن احمد** صیرفی معروف بدلال که او در وقت صرافان بقم دیناری دید که بقم زده بودند بنام معتز و حال آنک دارالضرب بقم نبوده است الا در وقت امیر گردانیدن **کن الدوله ابی علی بن حسن بن بویه** دیلمی را در ایام عامل شدن **ابی القاسم علی بن محمد بن الحسن** الکاتب در سنه اثنی و خمسين و ثلثمائه^۳ هجریه و این روایت مستبعد است و بعضی دیگر گویند که در ایام قدیم بقم دارالضرب بوده است ، فاما این روایت بصحت نه پیوسته است ، منازل و مقام حاکمان و والیان قم در ابتدای تکویر قم از جانب ناحیت کمیدان بوده است زیرا عرب که بقریه ابرشتجان بودند منع میکردند ولات و حکام را که در میانه شهر فرود

۱ - شاید مقصود بیدستان باشد چه وید آباد و وید آباد اصفهان همان بیدآبادست بطوریکه در تاریخ محاسن اصفهان مافروخی آورده است (صفحه ۸۱ و ۱۹ طبع اینجانب رجوع نماید) ، ۲ خ ، ل : حسن بن علی ، ۳ - ۳۵۲ هجری .

آیند پس ولات در ابتدای تکویر قم بدین سبب در ناحیت جانب کمیدان فرود می آمدند در سرابی که معروفست بولد یزدانفازار، و پس از آن بمزدجان در سرابی که معروفست بشاهجان پس از آن بکمیدان در سرابی که معروفست بشعیب بن عبدالله اشعری، و از جایی دیگر که فرایش ناحیت جمکران است در سرابی که معروفست قدیماً بسرای مؤبدان پس از آن بقریه و بدستان و روایتست که بعضی از ولات قم بپراوستان نزول کردند پس از آن در شهر آمدند و منازل ایشان سراهای فرزندان حمزه بن الیسع بن عبدالله اشعری بود از سرای ابی ورقا و سرای طاهر بن ابی طاهر و سرای علویه بن حسن خزرج و سرای ابی القاسم بن ابی الصدیم و سرای حسن بن علی بن آدم و سرای محمد بن احمد بن علی بن آدم ملقب بهنجیل و سرای عبدالله بن آدم که الیوم معروفست بمحمد بن حسن قمی کاتب ملقب بزهرویه و سرای سهل بن علی بن سهل و کوشک او بر کنار رودخانه و کوشک مزاحم بر سر باغات و جوسق طلحی که آنجاست مضمی هذا،

اول محبس و زندانی که بقم بوده است حجره بوده از سرای یزد که آن دیوان بوده در آن گشاده کردند با کوچه که نزدیکست بدر درب اللجامین پس از آن آنرا باطل گردانیدند و هم آنجا که سراهای ولات و حکام بودند زندان کردند و هر جای که ولات فرود می آمدند بقرب ایشان زندان خانه پیدا میکردند، و از بعضی از مشایخ که بقم بودند بمن رسید که عرب که بقم بودند ولات را منع میکردند که در شهر نزول کنند تا نباشد که با ایشان اختلاط کنند و بر نفع و ضرر ایشان واقف شوند و اموال ایشان مشاهده کنند و زنان و کنیزکان و خدمتکاران ایشان را ببینند و همچنین حیوانات و مرغان شکاری و اسلحه از شمشیر و تیغ و غیر آن ببینند و بر حال ایشان واقف و مطلع گردند و هم چنین بعضی از مشایخ روایت کنند از بعضی ولات قم که گفتند که ما مدت چندین سال بقم والی و عامل بودیم ما هیچ زنی از زنان عرب ندیدیم و نظر ما بر هیچ زنی نیامد،

فصل پنجم

از باب اول در ذکر کاریزها و جویها و رودخانهها و آسیاها که بقم بوده اند و ذکر مقاسم آبهای آن و عدد مستقهای آن، روایت کرده اند اهل قم که در ایام عجم بقم

کاریزهای بسیار بوده اند و خراب شده اند و فرود آمده و آثار آن ناپدید شده ، چون عرب بقم آمدند زیاده بر بیست کاریز آب بقم بیرون آوردند و روان گردانیدند و آنها این اند که ذکر خواهد رفت :

کاریز عبدالله بن سعد اشعری خوشاب ،

کاریز عبدالله بن سعد شوراب ،

کاریز سعد بن مالک بن احوص ،

کاریز عمران و الیسع ابنی عبد الله اشعری ،

کاریز عبدالرحمن و محمد ابنی عبدالله بن سعد ،

کاریز ابی بکر بن عبدالله بن سعد ،

کاریز مالک بن سعد بن مالک بن احوص ،

کاریز اسحق بن سعد و علی بن آدم ،

کاریز مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد ،

کاریز محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد و سعد بن سعد بن عبدالله ،

کاریز موسی بن یعقوب بن عبدالله بن سعد ،

کاریز آدم و محمد ابنی علی بن آدم الاول ،

کاریز آدم و محمد ابنی علی بن آدم الثانی ،

کاریز سعد و محمد ابنی عامر بن سعد بن ملک احوص ،

کاریز موسی بن آدم ،

کاریز اسمعیل بن عیسی بن عبدالله و اسمعیل بن سعد ،

کاریز ابی غالب ،

کاریز عطاء بن مزید من موالیهم ،

کاریز نعیم بن سعد بن مالک الکبیر ،

کاریز سعد بن زیاد بن مالک الکبیر ،

بعضی از اهل قم روایت کرده اند که آب این کاریزها در رودخانه می انداختند

و بیشتر آن بضمیتها و مزارع میبردند در جویهایی که از سر رودخانهها بر گرفته بودند

تا آن ضیعتها و مزارع و بعضی از آن آب در جویهای کوچک روانه گردانیده بودند تا بقصبه بلده ممجان یعنی نفس شهر قم از برای باغات و بساتین و از برای آنک در زمستان در چاههای محجّر نهند و دیگر منافع و مصالح تا غایت که در بیشترین مواضع بمحاطتها و در بهای قم این آب بر ظاهر روان بود و بعضی از آن در زیر زمین بکنگها و کوها روان کرده بودند و از برای کارخانها و حوضهای بزرگ و جایها که آب از آن کشند و انبارات یعنی برکها تا هر کس که میخواهد از آن جویها بیاغچها و بستانها و حمامات و سایر مصلحتها از عمارات و غیر آن میبرد آسانی و سهولت بيمشقتی و زحمتی و مانعی و از آن جویها انواع حیوانات آب میخورند تا ثواب آن بارواح صاحبش واصل میشد و این کاریزها جاری و روان بودند و آبها بر ظاهر شهر و داخل آن میرفت چنانچ باد کردیم تا آخر روزگار عجم پس این کاریزها روی در نقصان نهادند و باندک روزگاری خراب شدند و قورجات آن یعنی در کاریزها و مستقها که در زیر زمین کنده بودند باقی مانده بود و اثر آن ظاهر بود، پس چون **احمد بن علی المرورودی** بقم آمد و والی قم شد قومشانرا^۱ به بیرون آوردن آب این کاریزها بداشت و مالی بسیار بر آن خرج کرد و آبهای آن بکشاد و بشهر روان گردانید تا بمیان بازار آن آب برسد آنجا که رأس المزبله میگویند و مردم شهر از بشر آبی که آنجا بود آب بر میداشتند و میخورند و آن بشر آب تا امروز ظاهر است، چون **احمد** از قم بیرون رفت دیگر باره آن آب باز ایستاد و منقطع شد و گویند بلکه بر آن حیلت کردند تا آن آب کشاده نکنند و هیچ کس را مقدور نمیشد که آن آب را بیرون آرد پس آب بشهر قم مدتی نمی یافتند و بغایت عزیز الوجود می بود تا غایت آنمقدار آب که بنجشکی بدان سیراب شود متعذر بود و دشخوار بدست می آمد تا آنگاه که **مؤیدالدوله** رحمه الله باستعانت و مدد و عنایت صاحب الجلیل کافی **السکفاه ابی القاسم اسمعیل بن عباد** ایدم الله از برای **ابی العباس احمد بن علی** شادی که عامل قم بود به بیرون آوردن آب بعضی ازین کاریزها قیام نمود و قناء آن را بر آن داشت و مالی بسیار بر آن خرج کرد تا آنگاه که آب سه کاریز بکشاد و روان کرد اول کاریزی که آنرا کاریز زیرک آزاد کرده بعضی از عرب بقم گویند و عمارت آن در سنه احدی و سبعین و ثلثمائه^۲ هجریه بود و آبهای آن بشهر روانه گردانید در جویهایی

۱ - معرب کموش است که در بعضی ولایات ایران چاه کن را گویند، ۲ - ۳۷۱ هجری

که آنرا استحداث کرده بود و آن آب در میان بازار و بیشترین محلاتها و موضعهها و دربها و کوچهها روان شد پس لاجرم بر متوطنان آن شهر و مسافران از صادر و وارد آسان شد بر گرفتن آب و بدین سبب همه روزه دعا و ثنای بسیار از برای صاحب الجلیل و مؤید الدوله میگفتند و ایشانرا بدعاء خیر یاد میکردند و این آب جاری بود و منقطع نشد و الله اعلم

ذکر قسمت آب این کاریزها و منبع و چشمه گاه آن و جای ظاهر

شدن آن و مستقهای و تفسیر کردن مستقه و ناوقه،

از بعضی از فرزندان علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری و از محمد بن عبیدالله بن محمد بن داود بن حکیم بن حکم عیاف روایتست که ایشان گفتند که بعضی از این کاریزها منشاء و منبع آن بجانب بیابانیدست که معروفست بکسریشت از جانب چپ رود خانه قم چون از قم براه سرداب روند و منبع و منشاء این کاریزها تا بنزدیک دبه مطرف آبادست^۱ آنجا که حفره است که آنرا هفته دوش میگویند و آبهای این کاریزها بدان مختلط میشوند و بدان سبب شور شده اند و زعوقت آبهای این کاریزها از آنجاست و جایهای ظاهر شدن آب برودخانه متصل و ملاصق است و مجموع آن در رودخانه روان و از رودخانه بشهر و ضیعتها و جویها روان میشود پس مصب آب کاریزها کسریشت^۲ و رودخانه از یسار اوست و مصب فرود آمدن آب کاریزهای ناحیت رباط حوض از یمین و ادیست و مستقه عبارت از آهنی است مانند ذراع که بر آن علامات و نشانها اند که بدان آب قسمت میکنند هر علامتی دلیلت بر مقدار مستقه و بعضی دیگر گویند که مراد از مستقه جزو است از اجزای این آب و ناوقه عبارتست از آنمقدار آب که شخصی در میان آب رود و بمقدار يك كز میان هر دو پای بکشد و آب بزیر هر دو زانوی او برسد آنمقدار آب ناوقه گویند و گویند که ناوقه عبارت از آنست که مردی در میان آب رود و هر دو سر زانو بر زمین نهد و بمقدار يك كز میان آن کشاده دارد و هر دو اليه خود از زمین بردارد و آنمقدار که از آن فرجه بیرون رود آنرا ناوقه گویند بشرط آنکه میان هر دو زانو از آنجا که زانو بر زمین نهاده باشد نشیب تر و فروتر نباشد

ذکر قسمت آب کاریزها

بدستوری که [در] دیوان محمد بن علی بن ابراهیم بن علی و محمد بن عیسی بن عبدالله است، از آنجمله :

کاریز عبد الرحمن بن عبدالله بن سعد نود و پنج مستقه،

کاریز عمران و الیسع نود و چهار مستقه،

کاریز ابی بکر نود و چهار مستقه،

کاریز سعد بن مالک معروف بزیرک صدوسی و هشت مستقه و چهار دانگ مستقه،

کاریز مالک صدویست و دو مستقه،

کاریز علی بن آدم و اسحق بن سعد پنج مستقه و چهار دانگ و نیم از مستقه،

کاریز عطاء بن مزید چهل و پنج مستقه و پنج دانگ از مستقه،

کاریز مرزبان بن عمران هفت مستقه و چهار دانگ و نیم از مستقه،

کاریز موسی بن یعقوب بیست و یک مستقه،

کاریز محمد بن عیسی بن سعد دوازده مستقه و چهار دانگ از مستقه،

کاریز موسی بن یعقوب بیست و یک مستقه،

کاریز ابی غالب چهار دانگ و نیم از مستقه،

کاریز نعیم دو مستقه و چهار دانگ از مستقه،

کاریز آدم و محمد بن علی بن الادم الاول بیست و پنج مستقه و یک نیمه مستقه،

کاریز آدم و محمد بن علی بن آدم الثانی چهار مستقه،

کاریز ولد سعد و محمد بن عامر بیست مستقه و چهار دانگ مستقه،

کاریز موسی بن آدم نوزده مستقه و دو دانگ از مستقه،

مجموع هفتصد و هشت مستقه و دانگی و نیم مستقه از آنجمله دانگی و نیم که عبارت

از صد و هفتاد و هفت مستقه است و دو حبه و دانگی نیم از حبه است در رودخانه روان

گردانیده اند از برای کانه مردم که بیابغات و بساتین و مزارع و منافع خود ببرند بی مانعی

و منازعی و باقی پانصد و سی و یک مستقه و چهار دانگ و نیم حبه نصیب صاحب و مالکش،

ایضاً کاریز اسمعیل بن عیسی و اسمعیل بن سعد بیست و یک مستقه از آنجمله

خمسى در رودخانه روان کرده اند که آن چهار مستقه و خمس مستقه است از برای کافه مردم پس نصیب مالکش سیزده مستقه و چهار خمس مستقه باشد و آن مسائيق که ربعى از آن بر کافه مردم مباح نکرده اند صد و بیست و نه مستقه و چهار دانگ مستقه اند از آنجمله :

کاریز عبدالله خوشاب سی مستقه و چهار دانگ مستقه ،

کاریز عبدالله شوراب سی و چهار مستقه ،

کاریز سعد و زیاد شصت و پنج مستقه ،

پس مجموع مسائيق کاریزهای مذکوره با ربع و خمس هشتصد و پنججاه و نه مستقه اند
الا نیمدانگ ،

نسخه دیگر که آل سعد آنرا نوشته اند و انشا کرده اند از برای ضیعتهایی که گرد بر کرد قم اند و مبلغ مستقهای آن و آنج دانگی و نیم از آن بر کافه مردم مباح کرده اند و آنج خمسى و آنج نه ربع و نه خمس چنانچ دستور قدیم بدان ناطق است اینست از آنجمله که دانگی و نیم از آن از بهر کافه مردم گذاشته اند ،

کاریز عبدالرحمن و محمد بن عبدالله بن سعد هشتاد و سه مستقه و چهار دوانيق مستقه ،

کاریز عمران و یسع ابنی عبدالله نود و چهار مستقه ،

کاریز ابی بکر بن عبدالله بن سعد نود و چهار مستقه ،

کاریز سعد بن مالك صد و سی و دو مستقه و چهار دوانيق ،

کاریز مالك بن سعد صد و بیست و سه مستقه و سه دوانيق ،

کاریز علی بن آدم و اسحق بن سعد پنج مستقه و چهار دانگ و نیم از مستقه ،

کاریز عطاء بن مزید سی و چهار مستقه و چهار دوانيق ،

کاریز اسحق بن سعد و علی بن آدم پنج مستقه و چهار دوانيق و نصف دانق ،

کاریز مرزبان بن عمران هفت مستقه و چهار دوانيق و نصف دانق ،

کاریز محمد بن عیسی بن عبدالله و سعد بن سعد سیزده مستقه و سه دوانيق ،

کاریز موسی بن یعقوب بیست و یک مستقه ،

کاریز ابی غالب چهار دوانيق و نیم دانق ،

کاریز نعیم بن سعد دو مستقه و پنج دوانیق ،
 کاریز آدم و محمد ابنی علی بن آدم الاول بیست و سه مستقه و چهار دوانیق ،
 کاریز سعد و محمد پسران عامر بن سعد چهار مستقه و دو دانگ ،
 کاریز آدم و محمد ابنی علی بن آدم الثانی چهار مستقه و دو دانگ ،
 کاریز موسی بن آدم صد و شصت و هفت مستقه ،
 مجموع ششصد و هفتاد و یک مستقه و دانقی و نصف دانقی است ، از آنجمله دانگی و نیم
 که صد و شصت و هفت مستقه و چهار دوانیق و چهار حبّه و نیم حبّه است از برای مردم
 و پانصد و سی سه مستقه و دانقین و حبّه و نصف حبّه نصیب و حاصل مالک و آنچه خمسی
 از آن مباح کرده اند بر سبیل عموم اینست :

کاریز اسماعیل بن عیسی و اسماعیل بن سعد بیست و یک مستقه ،

کاریز عبدالله بن سعد ، خوشاب سی و سه مستقه و دانقی ،

پس مجموع مساتیق این دو کاریز پنجاه و چهار مستقه و دانقی است از مستقه ،
 از آنجمله خمسی که ده مستقه و پنج دوانیق است و قفست و مباح بر کافه مردم و باقی چهل
 و سه مستقه و دانقین حاصل مالک ، و آن کاریز ها که از ایشان نه خمس و نه ربع موقوف
 و مباح بوده باتفاق قومشان و قنای آن و عدلان که از قبل ولات و حکام و اربابان بر سر کاریزها
 بوده اند سه مستقه و دانقین از آن وضع کرده اند از برای جمهور مردم و آن دو کاریز است ،

کاریز عبدالله بن سعد شوراب سی و پنج مستقه و دانقین ،

کاریز سعد بن زیاد شصت و هفت مستقه ،

مجموع مساتیق این دو کاریز صد و دو مستقه است آنچه از آن وضع کرده اند
 از برای مردم سه مستقه است و دانقین چنانچ یاد کردیم باقی نود و نه مستقه و آنچه
 از این قنوات فاضل آمده از حساب دو مستقه و پنج دوانیق پس مجموع هشتصد و
 چهل و هشت مستقه و سه دوانیق و حبّه و نصفی از حبّه باشد و دیگر هم از زیاده و
 فاضل از حساب مستقهای قنوات مذکوره بر بیست و هشت مستقه بیست مستقه از آن
 در نهر ممجان و چهار مستقه از آن که در حفرها و گوها و نشیبها که در میان زرع

بوده و جویهایی که بعد از آب دادن کشت آنها گشوده اند و بموضعهای دیگر که آنها بوده برده اند و يك مستقه جعفر بن داود بن عمران تصرف کرده و يك مستقه آنها نصر بن عامر داشته و آنچه آل سعد بر آن وقوف نیافته و آ۵۵ بن موسی و علی بن تاجبکه و عبدیل بن مالك در آن خلاف کرده اند در قسمت کردن علی بن هندو^۱ دو مستقه دیگر پس مجموع آن مساتیق مع الزبادات ششصد و هفتاد و شش مستقه و سه دوانیق و حبه و نصفی باشد پس معلوم شد که آب رودخانه باربع و خمس و وضع که آن سه مستقه و دو دانق بود هشتصد و پنجاه و هشت مستقه و سه دوانیق اند،

ذکر صورت آب رودخانهها و کیفیت منبع و منشاء آن بقم،

روایت کرده اند بعضی از مردمان قم که آب این رودخانه که میان قم و کمیدان جاریست و مصب و رفتن آن با قمرودست اصل این از ناحیت تیمره است که از منبعی و موضعی که بنزدیک قریه اسفیده است از ناحیت تیمره کبری و گویند که آنجا کوهیست که آنها^۲ خوانند از جهت آن کوه و طرف آنها جانان خوانند آب از آن بیرون می آید و از آنجا بقم [میرود] و هر گاه که آب رودخانه قم زیاده بر احتیاج ضیعتهای حوالی قم بودی آن زیاده را بقم روان کردند پس آن آب بقمرود بموضعی که آنها صحرای مسیله خوانند فرو میرفت و ناپدید میشد و بعضی روایت کرده اند هم از مردم قم که آن آب که مستغنی بودند از آن و بدان احتیاج نداشتند از رودخانههای قمرود و قارض و سناباد میرفت تا بیابانی که بنزدیک دیر کج است که آن موضع را^۳ خوانند و آنجا سوراخی بزرگست آن آب در آنجا میرود و نمیدانند که از آنجا بکجا میرود و آب رودخانه قم بیشتر ایام و شهرور سال جاری بوده است و در بعضی اوقات منقطع و بریده شده مگر آن قدر آب که در جویها می بستند و بضیعتهایی که نزدیک شهر بود میبردند و الله اعلم،

ذکر آبهایی که بآب رودخانه اضافه کرده اند از مواضع

دیگر از تیمره و انار،

و آن آبها را باصطلاح اهل عرب اوغرات گویند و بعضی از مشایخ قم چنین

۱ - در معائن اصفهان تألیف مافروخی: ابوالفرج هندوالقی ضبط گردیده است (صفحه ۳۱-۸۰ طبع اینجانب رجوع نماید) ۲-۳۰۲ - در اصل بیاض،

گویند که در ایام عجم و روزگار ایشان پیش از آمدن عرب بقم بغیر از جوی و زیره و قرطم زراعتی دیگر نکرده اند و بقم سبزه و اورکار از مثل پیاز و سیر و کمدنا و خیار و خربزه و انواع ترها زراعت نکرده اند بسبب واسطه کم آبی و دیگر آنک چون از نوروز یکماه بگذشتی اهل تیمره و انار آب رودخانه قم را باز بستندی و نگذاشتندی که بدینجانب آید پس چون عرب بقم نزول کردند و متمکن شدند و دست یافتند روی بناحیت تیمره و انار نهادند و اهل تیمره و انار را گفتند که از دوکار با ما یکی بکنید اول آنک با ما عدالت و سویت کنید بدین آب که در رودخانههای شما جاریست بعضی شما بر میبندید و بعضی بشهر ماروانه میگردانید دوم آنک چون آب را در ایام [زراعت] نمیگذارید که بجانب ما آید هرز آب زمستانی نیز بشهر و جانب ما روانه مکنید شما در ایام زمستان چون از آب مستغنی اید و بدان احتیاج ندارید در رودخانه می اندازید و قم و ضیعتهای آن بسبب آن در وقتی از اوقات خراب میگردد چنانک ما در زیانت و خرابی آن با شما شریکیم در نفع و فایده آن در ایام تابستان و بهار و خریف ما را شریک گردانید اهل تیمره و انار قبول نکردند و از آن امتناع نمودند و در حصار و کوشکها گریختند و محاصره کردند پس چون حال میان ایشان بدین رسید عرب دست بر آوردند و سدها که در میان رودخانهها نهاده بودند مجموع خراب کردند و آب مجموع را بجانب قم روانه گردانیدند و بقم باغات ساختند و انواع سبزه و اورکار زراعت کردند و کشت زارهای تیمره و انار بکلی خشک گشتند و خراب شدند و همه اوقات عرب با ایشان کوشش میکردند و کارزار می نمودند و مردم ایشان را باسیری می گرفتند و بدیشان انواع مضرت و زیان میرسانیدند و سدها و رودخانه ایشان میشکافتند و خراب میکردند تا اهل تیمره و انار از قوت و بطش ایشان عاجز شدند و در دفع ایشان هیچ چاره و حیل نداشتند و مقاومت با ایشان نمیتوانستند کرد پس بناچار بر حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما میکنیم و متابعت سیرت شما مینماییم اما زمینهای ما ریگستانست و صبر از آب ندارد و زود خشک میشود و زمینهای شما نه ریگستان و نه شورستانست و اگر کمتر آب بدان رسد تفاوتی نکند و زیان ندهد پس امتحان و آزمایش کردند پاره از گل قم بر گرفتند و پاره از گل زمین تیمره و انتظار میکشیدند تا بوقت خشک

شدن آن گل ناحیت قم بمدت ده روز خشک شد و گل ناحیت تیمره به پنج روز پس برآن اتفاق کردند که دودانک از آب اهل قم را باشد و چهار دانک اهل تیمره و انار [را] و هر دو گروه قسط و نصیب خود از آب در هر ماهی بدو دفعه فرا میکردند در پانزده روز اول از ماه اهل قم اول ماه پنجروز تصرف کنند و بعد از ایشان اهل تیمره و انار دهروز تصرف کنند و بدین ترتیب در پانزدهروز آخرنوبت باسرگیرند تا آنگاه که ماه تمام شود، و اما بعضی دیگر گویند که اهل قم در دفعه دوم پنج روزه آخرین آب تصرف میکردند و در دفعه اولی پنج روز اول چنانچ در هر ماهی پنج روز اول ماه و پنج روز آخر ماه آن آب را فرا میکردند و باقی ایام بیست روزه اهل تیمره فرا میکردند و بعد از آن اتفاق کردند که اهل قم از طلوع آفتاب سواری بفرستند تا بر کنار رود خانه قم بر بالای رود خانه بجانب تیمره برانند تا بوقت غروب آفتاب و درین میانه بهر سدی و بندی از جویهای تیمره و انار که برسد بشکافد و بکشاید و آبهای آن در وادی قم روانه کند به شریطه مذکوره، پس اهل قم سواری را بفرستادند تا از وقت طلوع آفتاب برانند بشتاب و سرعت بوقت غیوبت و فرو شدن آفتاب به یل قریه تبره از دیههای تیمره رسید چنانچ از قم تا بدانجامه دار بیست و نه فرسخ بوده و از آنجا تا به سد بالای آن هیچ سدی نبود و چند گام مانده بود نه وقت مانده بود و نه اسب را قوت پس آن سوار تازیانه را از پیش بینداخت بر موضع بند آب آمد و اسب او هم آنجا ایفتاد و آن موضع را اسفان بند نام کردند بنام آن اسب پس این رسم بماند و هر ماهی اهل قم بیرون می آمدند با مردم بسیار و برزیکران و آبهای تیمره و انار را میشکافتند و در وادی قم روانه میکردند از سی عدد جوی از جویهای تیمره صغری و انار بر سر آب می بودند و محافظت میکردند تا مدت پنج روز پس بقم انواع غلات و زراعت نمودند، انواع سبزه از جالیز و ینبه و انواع بقول بکشتند و زراعت نمودند و این آب که از جویهای تیمره و انار در وادی می انداختند و باصطلاح او را غری گویند مشتق از ایغار و ایغار در لغت جمعست و اضافه یعنی آب انار و تیمره و انار اضافه می کنند و جمع میگردانند با آب رودخانه قم مضمی هذا، پس بگاهی که آب بقم عزیز الوجود و اندک بودی این آب از تیمره و انار با آب وادی قم از وقت حاجت و احتیاج بدان تا بوقت آن که از آن مستغنی شدند جمع و اضافه میکردند در هر

ماهی بر شریطه مذکوره یعنی در هر ماهی ده روز بدو دفعه و گویند که آب این وادی در ایام قدیم در موضعی جاری بوده است که آنرا وادی عتیق گویند بنزدیک دروازه اصفهان بالای قبه علی بن عیسی طلحی و بزبان فارسی آنرا رود گلفشان خوانده اند و الیوم مواضع روان شدن آن آب و آثار خرق و دریدن آن ظاهرست و مصب آن وادی بجانب رستاق سراجیه بوده است پس آنموضع بسبب مرور آب مرتفع شد و آب از آن بزیر افتاد از جانب چپ از طرف شهر تا آنکاه که آب بکلی با این دیگر جانب شهر که الیوم رودخانه است افتاد و این موضع بسبب رفتن آب منخرق و شکافته شد تا رودخانه گشت و آب آن بجانب قمرود روانه شد و برقی درین باب گویند که ازین آب بقریه قارص یکجوی روانه گردید پس بمرور ایام آب آن موضع را میشکافت و فراخ میکردانید تا رودخانه گشت و آبهای تیمره بدان روانه شدند و آن وادی اینست که الیوم آب در آن میرود تا بدینجا حکایت برقی است و رودخانه عتیق بعد از آن که مدتی مدید خشک شده بود بنزدیک قریه جهستان و غیره دیگر باره چشمهای آب زاینده شد مدت سی و یکسال و آبهای آن شور و بسیار بود و بچندین ضیعتها از رستاق سراجیه و لنگرود میرفت و ازین رودخانه با هر ضیعه و مزرعه جویی بر گرفتند زیرا که کاریزهای سراجیه آب بر آن غلبه کرد و مواضع آن بنشیب افتاد و جویهای آن باطل گردیدند الا بعضی از آن تا بگامی که بکلی آب از آن منقطع شد و با حال اول گردید و الله اعلم

ذکر جویهای قم و نواحی آن

اول جویی که بشهر روانه شد جوی سعداست که آنرا سعد بن مالک بن احوص روانه کرد بدبهبی و از کرد بادیه که آنرا احداث کرده بود بر در دروازه ری که آنرا سعد آباد میخوانند و چنین گویند که سعد مردان کاریرا از قومشان و قنای آن و برزبگران معد کرد با کلنگها و بیلها و سایر اسباب و آلات حفر تا چون شب در آمد این جوی را بر میان شهر بر گرفت و آب را در آن روانه کرد و چون صبح صادق بر آمد آب را از شهر بیرون برده بود و بواسطه کثرت و بسیاری آن آب بر حدود سراهای مردم روان شده بود و بر موضعهایی که آنرا حریم و مانع نبوده و بسبب آن منع مینمودند و بعضی دیگر

گویند که این نهر آن هنگام شد که زمین آن همه صحرا بود و سراها و بناها بر آن نبود، بعد از آن بنا کردند و استحداث نمودند، نهر دیگر نهریست که آنرا نهر قورج گویند یعنی کنده که از وادی قم بر گرفته اند با جانب قریه برز آباد و ناحیت سراج و غیر آن آن جوی را **مالك بن سعد** از برای قریه برز آباد استحداث کرده است و پس از آن از باب ناحیت سراج در آن شریک شدند و آن آب را از وادی قم فرا گرفتند آنجا که درب سهلویه است و آنجا که پشتهای سعد آباد است میرود و عدد جویهایی که از سر رودخانه بر گرفته اند بضیعتهایی که بنزدیک شهرست میروند بنسبت جو و مقاسم^۱ مستقهای آبهای آن چنانچ **ابراهیم بن علی** و **محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری** و فرزندان او **محمد بن علی بن ابراهیم** تفصیل کرده اند و در دیوان آب بقم مسطور است اینست که یاد کرده میشود:

[دیوان آب قم بحساب و تفصیل ابراهیم بن علی

و محمد بن علی]

بحساب و تفصیل **محمد بن علی** که
فرزندزاده اوست درسنه سبع و اربعین
و ثلثمائه هجریه،^۳

چهل مستقه

سی و پنج مستقه،

صد مستقه،

نود مستقه،

بحساب و تفصیل **ابراهیم بن علی** درسنه
ست و ثمانین و مائین فارسیه،^۲

جوی از دورقان سی و یک مستقه و دو
دانگ حبه و اربع سدس حبه،

جوی براوستان نود و چهار مستقه و
سه دوانیق،

جوی طبشقوران صد و سیزده مستقه و
چهار دوانیق و دو حبه

جوی خمین چهل و یک مستقه و نیم دانگ
جوی الیسع و کرکان بیست و یک مستقه

۱- در اصل مقاسات، ۲- ۲۸۶ - یزدگردی مطابق ۳۰۵ هجری، ۳- ۳۴۷ هجری.

هشت مستقه	و چهار دوانیق و حبه
..... ۱	جوی ابی بکر با سرفت دو مستقه و سه دوانیق
دو مستقه و سه دوانیق	جوی سرور با جوی ابی بکر هفت مستقه و سه دوانیق و نصف دانقی و نصف حبه و عشر سدس حبه
شصت ... ۲ مستقه	جوی جمکران هفتاد و هفت مستقه و حبه
هفتاد مستقه	جوی ابرشتجان هفتاد و هشت مستقه و سه دوانیق
سی مستقه	جوی دینار جوهر بدست و نه مستقه و چهار دوانیق و نصف دانق
بدست و شش مستقه	جوی مؤنه نه مستقه و پنج حبه
سه مستقه	جوی مسکران و کره سه مستقه
چهل مستقه	جوی شهرستان پنج ماتیق
سی و پنج مستقه	جوی ممجان بدست و یک مستقه
چهار دوانیق	جوی جمر نه مستقه و چهار حبه
صد و چهل مستقه	جوی مهر واه هفتاد و چهار مستقه
هفتاد مستقه	جوی مزدجان پنجاه و دو مستقه
..... ۳	جوی فرابه سیزده مستقه
هشتاد مستقه	جوی کمیدان پنجاه و هفت مستقه و دانگی
هفتاد مستقه	جوی سه دآبادسی و هشت مستقه و دانقین
شانزده مستقه	جوی میانرودان بدست و یک مستقه و دو حبه
..... ۴	جوی عامر هشت مستقه و دانقی و پنج حبه

<p>و بحساب و تفصیل فرزند زاده او محمد بن علی نهصد و بیست و چهار مستقه و دو درانیق و پنج حبه ،</p>	<p>پس بحساب و تفصیل ابراهیم بن علی هشتصد و ده مستقه و دانقی و دو حبه و پنج دانگ حبه و ربع و عشر و سدس حبه حاصل شد ،</p>
---	---

راوی چنین گوید که این آب را بقم بانفراد دو او بن بوده است در دست معتمدان آل سعد و خرید و فروخت و حوالت و همه بدان کرده اند و اصول املاک خود بدان محافظت نموده اند و قیمت مستقه صد و بیست دینار بوده است و زیادت کرده اند تا بدویست دینار رسیده و بهر مستقه ده دینار بدیوان رسانیده اند و از هر ده دینار دو دینار آ کره داده اند و همچنین این آب را قیمت و بها بوده است تا آنگاه که جیل^۱ و دیلم بدین نواحی غلبه کردند دیوان آب باطل شد و اقطاعات بنهادند و آب را قیمت نمائد تا غایت که چندین مستقه آب بهیچ نمیخریدند ،

ذکر آسیاهایی که بقم بوده اند ،

آسیاهای بقم پنجاه و یک بوده سی و نه آبادان و دو از ده خراب تفصیل خراب و آبادان از آسیاهای قم بر سر رودخانه آسیای محمد دو در یک حصار ، آسیای و دیز بخت خراب یکی ،

بر نهر براوستان هفت آسیا :

آسیای مرز که بقرب کهنه یکی ،

آسیای شافو که علیا و بقرب صحرای تاجیک آباد دو در یک حصار ،

آسیای عبدالله بقرب باغ مرزبان دو در یک حصار ،

آسیای نو بقرب زنبیل آباد دو در یک حصار ،

آسیای عبیدالله بقرب گرگان دو در یک حصار ،

آسیای سعد بقرب ازدورقان دو در یک حصار ،

آسیای سیاووشان بقرب ازدورقان دو [در یک حصار] ،

بر نهر طبشوران چهار آسیا :

آسیای مبارکباد ابوالفضل محمد بن علی بن محمد بن حمزه استحداث کرده

۱ - جیل مغرب گیل و گیل اهالی گیلان را گویند ،

است در سنه احدی و سبعین و ثلثمائه بقرب^۱ صحرای سکن یکی

آسیای یونس بقرب میان رودان و سکن دو در يك حصار

آسیای بابویه بقرب زنبیلاباد دو در يك حصار

آسیای شاذوکه سفلی بقرب میانرودان دو در يك حصار

بر نهر جمکران چهار آسیای دایره:

آسیای خطاب معروف بما جیلویه بقرب باغ امیر حسن^۲ جمکران یکی

آسیای جوسق بقرب کرگان دو در يك حصار

آسیای عتیقه بقرب باغ مرزبان دو در يك حصار

آسیای ابی الهیجا بقرب صحرای تاجیکاباد دو در يك حصار

بر نهر شهرستان شش آسیاء دایره:

آسیای معروفه بروغرانه و حسین بن محمد بن حسین سفار معروف بابن بغدادی

آنها ساخته است یکی

آسیای رضائیه بقرب زنبیلاباد یکی

آسیای هاشکمین بقرب خمیهن یکی

آسیای لثانه بقرب خمیهن یکی

آسیای کرجینه بقرب خمیهن یکی

آسیای شهرستان بنزدیک آن یکی

بر نهر فرابه سه عدد آسیاء دایره:

آسیای متجه بقرب باغات بنین یکی

آسیای ابی خالد بقرب باغ میانرودان یکی

آسیای نوازن بقرب مهربیان خراب دو در يك حصار

بر نهر سکن يك آسیا:

آسیای مهر اسفند بقرب مهربیان یکی

بر نهر سعد آباد دو آسیا:

آسیای عبدویه معروفه بولدکان دو در يك حصار

۱ - ۲۷۱ هجری ، ۲ - امیر حسن جمکران اضافه نام شخص بمعل است یعنی امیر حسن از اهل جمکران ،

ذکر آسیاهایی که بقم بوده‌اند ،

آسیای احمد بقرب مهربیان دو در يك حصار ،

بر نهر محمد آباد طبشقوران یکی :

آسیای مقاتل بقرب طبشقوران یکی ،

بر نهر کمیدان سه آسیا :

آسیای الیسع بیاب سرفت دو در يك حصار ،

آسیای ادریس بقرب باغ ادریس یکی ،

آسیای ابی علویه بقرب میدانه بکمیدان یکی ،

بر نهر مزدجان چهار آسیا :

آسیای شعیب بیباغ شعیب یکی ،

آسیای سوریتی بقرب باغ ریاح و شعیب دو در يك حصار ،

آسیای رباح بیباغ رباح یکی ،

آسیای جوسق در خماباد یکی ،

بر نهر ابرشتجان دو آسیا :

آسیای ورجانه بر در شاد قولی یکی ،

آسیای شاهین باب سوران یکی ،

بر نهر یسع آباد ده آسیا :

آسیای لقیط بیاب تاجیکاباد یکی ،

آسیای بقرب براوستان خراب یکی ،

آسیای ابوالصدیم بقرب صحرای تاجیکاباد و خراب دو : یکی بر آب یسع آباد و

یکی بر آب خمیهن ،

آسیای دولین بیاب زنبیلاباد خراب یکی ،

آسیای یحیی باب کرکان خراب یکی ،

آسیای یسع در ازدورقان خراب یکی ،

آسیای عمران ایضاً در ازدورقان خراب ،

آسیای اسمعیل براوستانی خراب ،

آسیای نو باب بندر آباد خراب یکی ،